پژوهش دینی

Pazhouhesh Dini

شمارهٔ ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹
صص ۶۷ـ۹۰ (مقاله پژوهشی)

No. 40, Spring & Summer 2020

تحلیل نشانه شناختی کنش‌های خوارج براساس نظریه «خود و دیگر» یوری لوتمان با توجه به گزاره‌های نهج‌البلاغه

آزاده عباسی[۱]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۲۴ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۲/۱۴)

چکیده

مطالعات «نشانه‌شناسی» از جمله دانش‌های روزآمد در دنیای معاصر است. نشانه‌شناسی فرهنگی یکی از مهم‌ترین رویکردهای آن به‌شمار می‌آید. یوری لوتمان یکی از بنیانگذاران نشانه‌شناسی فرهنگی است که الگوی «خود و دیگری» را مطرح کرده است. بر اساس این الگو هرچه «خودی» نیست به‌ناچار «دیگری» است و برعکس! امروزه بهره‌گیری از دانش‌های روزآمد، روشی مهم برای تحلیل متون دینی ـ مذهبی است. نهج‌البلاغه از جمله متونی است که می‌توان در بستر آن با استفاده از دانش‌های روز، جریان‌های تاریخی را واکاوی نمود. یکی از این جریان‌های مهم در طول تاریخ اسلام «خوارج» هستند که در نهج‌البلاغه بارها گزارشهایی از کنش‌های مختلف آنها ارائه شده است. این پژوهش درصدد است با روش توصیفی ـ تحلیلی به پیاده‌سازی الگوی خود و دیگر در جریان خوارج براساس گزاره‌های نهج‌البلاغه بپردازد و کنش های این جریان را بر اساس این الگو پی جویی کند بررسی چگونگی شکل‌گیری خوارج و کنش‌های آنان در طول تاریخ بر اساس متد «خود و دیگر» نشان‌دهنده یک فرآیند چندوجهی و توبرتو است.

کلید واژه‌ها: *خوارج، خود و دیگر، یوری لوتمان، نشانه‌شناسی فرهنگی، نهج البلاغه.*

---

۱. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث؛ dr.azadeabbasi@gmail.com

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

۱ـ بیان مسئله

دانش «نشانه‌شناسی» از جمله دانش‌های روزآمد در دنیای معاصر علم به‌حساب می‌آید. این دانش به واکاوی نظام‌های نشانه‌ای می‌پردازد. رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی یکی از رویکردهای مهم در نشانه‌شناسی است که حدود چهل سال از عمر آن می‌گذرد (پاکتچی و دیگران، ۷۷). یوری لوتمان ، پایه‌گذارمکتب مسکو ــ تارتو الگوی «خود و دیگر» نشانه‌ای را به‌عنوان یکی از الگوهای پرکاربرد در نشانه‌شناسی فرهنگی معرفی می‌کند. خود و دیگری فرهنگی در اندیشه لوتمان با اصطلاحاتی همچون «ما» ـ «غیرما» و یا «درون» ـ «بیرون» بیان‌شده است. بر اساس این الگو فرهنگ‌ها دیالوگ یا گفتگوی خود را تقریباً شبیه به ما انسان‌ها انجام می‌دهند، یعنی به یکدیگر گوش می‌دهند (متن‌ها را دریافت می‌کنند) و باهم سخن می‌گویند (متن‌ها را تولید می‌کنند) با این استثناء که این فرآیندها به‌طور هم‌زمان و باهم رخ می‌دهند (سمننکو، ۶۴). در این رویکرد فرهنگ‌ها در تعامل بافرهنگ «دیگری» قرار دارند و آن را با بیرون از فرهنگ تفسیر می‌کنند و به‌مثابه ناخود و یا دیگری می‌شناسند. می‌توان گفت چگونگی بازنمایی خود و دیگری همواره در کانون توجه پژوهشگران حوزه‌های مطالعاتی نشانه‌شناسی و گاه تحلیل گفتمان بوده است.

پیشرفت سریع علومی مثل دانش نشانه‌شناسی در دنیای معاصر امکاناتی را پدید آورده و مطالعه زبان دین و متون دینی را وارد مرحله جدیدی ساخته است (صفوی، ۷/۱). این ابزارهای جدید و دانش‌های نوین گستره‌ای نو و افق‌های معنایی جدیدی را فراروی محققان قرار می‌دهد. بهره‌گیری از دانش‌های روزآمد، استفاده از نوعی تدبر روشمند برای تحلیل داده‌های دینی ـ مذهبی به شمار می‌رود. این‌گونه مطالعات موجب می‌شود از یک‌سو برای بسط دانش نشانه‌شناسی از ظرفیت متون دینی استفاده شود و از سویی دیگر زمینه‌های جدیدی در تحلیل متون دینی گشوده خواهد شد (بادینده، ۳).

نهج‌البلاغه از جمله متونی است که می‌توان برای تحلیل داده‌های دینی ـ مذهبی به آن

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

مراجعه کرد و با استفاده از دانش‌های روز، حوادث و جریان‌های تاریخی را در بستر آن واکاوی نمود. یکی از جریان‌های مهم در طول تاریخ اسلام «خوارج» هستند که در نهج‌البلاغه بیش از چهل بار درباره کنش‌های مختلف آنان گزارش داده شده است. اگرچه شکل‌گیری و پیدایش «خوارج» به‌ظاهر در جنگ صفین رقم خورده است؛ اما پیش‌آگهی‌هایی نسبت به شکل‌گیری آن‌ها توسط پیامبر اکرم(ص) بیان‌شده است. (مجلسی، ۱۷۴/۲۱) به‌علاوه پیشگویی‌هایی از سوی علی(ع) در نهج‌البلاغه آمده که خوارج را به‌عنوان یک جریان ماندگار در طول تاریخ اسلام معرفی می‌کند (سیدرضی، خطبه، ۵۸). به دیگر سخن می‌توان از خارجی‌گری به‌عنوان یک جریان پایان‌ناپذیر در طول تاریخ اسلام یادکرد. علی(ع) می‌فرماید: «لو لم یبق من الامه الا ثلاثه لکان أحدهم علی رأی هولاء إنهم فی أصلاب الرجال و أرحام النساء» (نکـ : هیثمی، ۲۴۲/۶؛ خطیب بغدادی، ۲۷۵/۸).

واکاوی کنش‌های خوارج براساس علم نشانه‌شناسی موضوع اصلی این پژوهش است. سعی بر آن است تا با بهره‌گیری از این علم و مشخصاً الگوی «خود و دیگر» و همچنین با توجه به داده‌های متن نهج‌البلاغه و نیز برخی از گزاره‌های تاریخی موجود، کنش‌های خوارج مورد واکاوی قرار بگیرد. بر این اساس تلاش می‌شود تا مشخص شود که در جریان پدیدآمدن خوارج و رشدونمو آن‌ها «خود» نشانه‌ای چگونه شکل‌گرفته است یعنی چه کسی در جایگاه «خودی» قرار دارد؟ و در نقطه مقابل «دیگری» یا «دیگری‌های» نشانه‌ای چه کسانی هستند؟ در این فرآیند چه سطوحی از خود و دیگری وجود دارند و این سطوح چگونه باهم در تعامل هستند؟[۱]

۱. در یادکرد از سابقه این پژوهش ذکر این نکته کافی است که پژوهش‌های انجام شده در زمینه خوارج عمدتا به مباحث تاریخی، دینی و مذهبی پرداخته‌اند و این جریان تاکنون از منظر نشانه‌شناسی مورد واکاوی و بررسی قرار نگرفته است. از آنجا که علی (ع) این گروه را، در حقیقت اندیشه‌ای می‌داند که هرگز متوقف نخواهد شد به نظر می‌رسد بررسی کنش‌های این گروه با استفاده از متدهای مطالعاتی به روز، این امکان را ایجاد می‌کند که در دنیای معاصر افق‌های جدیدی برای تحلیل روابط گشوده شود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

۲ـ مقدمه

در این پژوهش دوگروه از مباحث نظری مورد واکاوی قرار می‌گیرند: نخست بررسی و شناخت اجمالی خوارج و دوم مباحث مربوط به نشانه شناسی فرهنگی و متد «خود و دیگر».

۲ـ۱. خوارج

نخستین مسئله‌ای که در مباحث نظری باید به اختصار مورد بررسی قرار بگیرد، کیستی «خوارج» است. این گروه بعد از مسئله حکمیت با امیرالمؤمنین(ع) خلیفهٔ شرعی و قانونی وقتِ مسلمانان به مخالفت برخاسته و آن حضرت را به دلیل پذیرش حکمیت تکفیر کردند و از دستورات او سرپیچی کرده و از ولایت او بیرون رفتند و به دلیل این ماجرا بود که «خوارج» نامیده شدند. (یاقوت حموی، ۲۸۶/۲؛ یعقوبی و جعفری، ۱۸۹ـ۱۹۰)

به جهت شناسایی واژگانی واژه «خوارج» از ریشه «خرج» و «الخروج» بوده و چنانکه ابن منظور می‌گوید نقیض «الدخول» است (ابن‌منظور، ۲۴۹). شایان توجه اینکه فعل «خرج علی...» به معنای سرپیچی کردن از فرمان نیز آمده است (آذرنوش، ۱۶۰).

از نظر دیدگاه صرفی کلمه «خوارج» جمع مکسر از کلمه «خارجه» است زیرا وزن «فواعل» جمع برای «فاعلهٔ» و یا «فاعل غیر عاقل» بکار می‌رود؛ بنابراین نمی‌تواند جمع «خارج عاقل» و یا «خارجی» باشد؛ و بعید نیست که خوارج به جهت معنی جمع «خارجی» باشد که در این صورت به «خارج» منسوب است (ابن عقیل، ۱۳۱/۴).

از معنای اصطلاحی اگرچه برای کلمه «خوارج» معانی گوناگونی ذکرشده است اما تعداد زیادی از علماء بر این موضوع اتفاق‌نظر دارند که منظور از «خوارج» کسانی هستند که از فرمان علی(ع) سرپیچی کردند؛ در حیروراء ساکن شدند و ماجرای نهروان را رقم زدند (الامین، ۱۲۲؛ العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ۱۵۵/۳) البته دیگرانی هم هستند که برای واژه معنایی عام در نظر گرفته‌اند. برای نمونه شهرستانی با نگاهِ شناخت واژگانی در تعریف خوارج می‌گوید: «هرکسی که بر امام حق خروج کند آن‌هم امامی که

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

مردم بر او اتفاق کرده‌اند خارجی نامیده می‌شود» (شهرستانی؛ ۱۱۴).

۲ـ۲. مفهوم «خود و دیگری» نشانه‌ای

نشانه‌شناسی علمی است که به مطالعه نظام‌های نشانه‌ای نظیر زبان‌ها، رمزگان ها، نظام‌های علامتی و غیره می‌پردازد (گیرو، ۱۳)؛ بنابراین ساده‌ترین تعریف نشانه عبارت است از مجموعه‌ای دوگانه متشکل از یک مفهوم و یک صورت آوایی (دینه‌سن، ۲۶) و نشانه یک واحد معنادار است که به‌عنوان «اشاره‌گر» بر چیزی جز خودش تعریف می‌شود. نشانه‌ها در صورت فیزیکی واژه‌ها، تصاویر، اصوات، کنش‌ها یا اشیاء ظاهر می‌شوند. نشانه‌ها معنایی، ذاتی و درونی ندارند و فقط به نشانه تبدیل می‌شوند که کاربران نشانه با ارجاع به یک رمز به آن‌ها معنا دهند (چندلر، ۳۴۲).

مفهوم «خود» (self) مفهومی است که در طول تاریخ اندیشه، همیشه مورد پرسش و بازپرسیدن بوده است. رنه دکارت بنیان آموزهٔ خود را بر این گزاره قرار داده بود که «من می‌اندیشم، پس هستم» از این دوره به بعد عصر تازه‌ای برای فهم از «خود» آغاز شد. در این فهم نو «خود» یا «خودِ اندیشه»، «خود» را به‌مثابه عامل شناسنده یا عامل فهم، دانش، مسئولیت اخلاقی و تغییر ادراک می‌کرد. در اندیشه غرب این گزاره توسعه یافت یا این گزاره؛ مفهومی از «خود» شکل گرفت که میان دنیای «خود» و دنیای ماقبل «خود» گسستگی ایجاد کرد. این خود اکنون فهمش را برپایه تجربه کنونی از زیست و جهان صورت‌بندی می‌نمود (باقری، ۵۰). این گزاره بعدها در اندیشه کانت به شکل «آگاهی به خود» بیان شد.

به دیگر سخن مفهوم «خود» خصوصیات و ویژگی‌ها اصلی، اساسی یک شخص، یک گروه و یا در معنایی وسیع‌تر جامعه و کشوری است که او را از دیگر اشخاص، گروه‌ها، جوامع و کشورها متمایز می‌کند. مفهوم «خود» یا در شکلی دیگر «من» یکی از مفاهیمی است که جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بزرگی چون فروید، باختین و دیگران هرکدام به صورتی گسترده و هر یک با زاویهٔ دید خود در مورد آن به تفصیل بحث کرده‌اند (لطیف‌پور و دیگران، ۴).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

نکته بنیادین مهم بعدی آن است که «خود» را بدون «دیگری» نمی‌توان به فهم آورد یا شناسایی کرد زیرا «این» با حضور «آن» امکان و معنا می‌یابد (باقری، ۵۱). مفهوم «دیگری» یا «غیر» مفهومی است که وجود آن در نسبت با وجود «خود» رقم می‌خورد و عواملی چون زبان، مذهب، جغرافیا، جنسیت، دین و غیره ماهیت آن را شکل می‌دهند (لطیف‌پور و دیگران، ۴). به‌طوری که غیابِ یکی، غیاب دیگری نیز محسوب می‌شود. نیچه می‌گوید که این «خود» مقولاتش و «دیگری» را در رابطه‌ای دوسویه، بر اساس خواست و قدرتش طبقه‌بندی می‌کند (باقری، ۵۱).

یکی از مهمترین مباحث مطرح در این راستا نحوه مواجهه «خود» و «دیگری» است. یعنی هرچه «خودی» نیست به‌ناچار «دیگری» است و برعکس. هگل این بحث را بر اساس مکتب دیالکتیک، این‌گونه مطرح کرده است: «آگاهی انسانی بدون تشخیص دیگری از خود قادر به شناخت خود نیست» او رابطهٔ میان ارباب و برده را مثال می‌زند که وجود و فهم هر یک درگرو وجود دیگری است. به‌عبارت‌دیگر، یک ارباب برای شناخت ارباب بودن خود به برده نیازمند است به این معنی که «دیگری» (برده) برای شناخت «خودی» (ارباب) الزامی است. (عاملی‌رضایی، ۶۶) دکارت هم رابطه‌ای دوگانه میان خود و دیگری بر اساس رابطهٔ میان سوژه و ابژه تعریف می‌کند. در این دیدگاه، سوژه (خودی) در جایگاه نگاه‌کننده یا فهم‌کننده و ابژه (دیگری) در جایگاه نگاه‌شونده یا فهم‌شونده قرار دارند و این دو کاملاً از یکدیگر متمایز هستند (نجومیان، ۲۱۷). می‌توان گفت «دیگری» سوژه‌ای، بیرون از «خود» است که رابطهٔ دوسویه آن‌ها بر سوبژکتیویته «خود» دسته‌بندی می‌شود (باقری، ۵۱).

در مطالعات نشانه شناختی، الزاماً رابطه تضاد و تقابلی میان خود و دیگر موردنظر نیست بلکه این مفهوم در نظر گرفته می‌شود که وجود هر یک منوط به وجود دیگری است یعنی نقطه مهم در تشکیل دیگری تفاوت است نه الزاماً تقابل! بنابراین چنانکه بیان شد این نه «خود» بدون وجود «دیگری» قوام می‌یابد و نه «دیگری» بدون حضور «خود» می‌تواند وجود داشته باشد (لطیف‌پور و دیگران، ۵). شایان توجه است که جهل و نادانی از عوامل

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

مهم در شکل‌گیری الگوی «خود و دیگر» به شمار می‌آید. بر این اساس خود و دیگر می‌توانند در سطوح مختلفی قرار بگیرند. سطوحی همانند «دیگری»، «دیگری دور»، «دیگری خیلی دور» و غیره از همین مقوله‌اند.

۳ـ تحلیل نشانه‌شناسی خوارج

در چند بخش مجزا میتوان کنش‌های خوارج را بر اساس الگوی یوری لوتمان مورد دقت و واکاوی قرار داد.

۳ـ۱. علی (ع)؛ خود مرکزی

برای یافتن کنش‌های ابتدایی که منجر به تشکیل خود مرکزی شده‌اند ناگزیر باید برخی از حوادث تاریخی همچون ماجرای قتل عثمان و اقبال مردم به‌سوی علی(ع) و بیعت با ایشان به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین، با نگاهی نشانه‌شناسانه در آموزه‌های نهج‌البلاغه مورد مطالعه قرار گیرد.

حضرت علی(ع) خطبه شقشقیه تصریح دارند که مردم برای بیعت هجوم آورده و ایشان در مرکز این هجوم واقع‌شده بوده‌اند: «وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ- إِلَيَّ يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ – حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ»[1] در این عبارت حضرت هجوم مشتاقانهٔ مردم به‌سوی خود را به یال کفتار تشبیه می‌کنند زیرا فراوانی و پیوستگی آنان در کثرت و تراکم، همچون موهای فراوان گردن کفتار بود (جوادی آملی، ۳۸۵/۱). عبارت «ینثالون علیَّ» به معنای آن است که مردم از چهار جهت در گرد آن حضرت ازدحام کردند (حسنی شیرازی، ۷۱/۱)؛ و در ادامه توضیح می‌دهند که مردم همانند گوسفندانی در اطراف من گردآمده بودند: «مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ» (سیدرضی، خطبه ۳) حضرت در این عبارت بیان می‌کنند که مسلمانانی که به خاطر گرگان عصر

۱. روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین علیه السّلام لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

خلیفهٔ سوم، هرکدام به سویی پراکنده‌شده بودند و رشتهٔ وحدت در میان آن‌ها کاملاً گسسته بود، وجود امام (ع) را به‌عنوان حلقه اتصالی میان خود قرار داده، همگی با شور و اشتیاق فراوان، گرد او جمع شدند و احساس آرامش کردند (مکارم، ۳۸۲/۱). بررسی سایر خطب نهج‌البلاغه می‌تواند مؤید این موضوع باشد (نکـ : سیدرضی، خطبه ۱۷۱؛ نامه ۵۸).

چنانکه ملاحظه می‌شود بر اساس متن نهج‌البلاغه «خوارج» ابتدا در جایگاه «خودی» قرار داشتند و از نظر اندیشه جز اندکی با علی(ع) اختلاف نداشتند بنابراین در سپاه علی(ع) بوده و علیه معاویه و یارانش می‌جنگیدند. باید به این نکته توجه داشت برخی از افراد اگرچه در سپاه علی(ع) هستند و نسبت به او «خودی» به‌حساب می‌آیند اما این گروه در همان حال نسبت به لشگر معاویه در وضعیت «دیگری دور» نشانه‌ای قرار دارند؛ این وضعیت در شرایط بعدی تغییر می‌کند.

۳ـ۲. ماجرای حکمیت؛ خودِ دور نشانه‌ای

چنانکه پیش‌تر بیان شد گزاره‌های تاریخی نشان می‌دهند که بعد از پایان جنگ جمل علی(ع) به کوفه آمد و به معاویه نامه نوشت و او را دعوت به بیعت و اطاعت نمود. معاویه از پاسخ دادن تعلل ورزید و در مقابل، مردم شام را به خونخواهی عثمان فراخواند. علی(ع) مردم «کوفه» را برای رفتن به‌سوی «صفین» بسیج نمود؛ اکثریت قریب به‌اتفاق مردم، دعوتش را پذیرفتند و حرکت کردند. (نکـ : ابن اثیر، ۸۱/۳) در این مقطع از تاریخ علی(ع) و مردم در مرحله «خود نشانگی» قرار دارند.

در ماجرای جنگ صفین، بعد از آنکه معاویه خود را در آستانه شکست دید از عمروعاص خواست تا چاره‌ای بیاندیشد. عمروعاص خدعه‌ای را ترتیب داد و به سپاه شام دستور رفع مصاحف داده شد؛ در این هنگام گروهی از افراد سپاه علی (ع) فریب‌خورده و در آن لحظات حساس دست از جنگ کشیدند و از علی (ع) تقاضا کردند که به حکمیت تن دردهد (مکارم، ۳۹۰/۱). در روایت نیز این مطلب آمده است که یاران علی(ع) در

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

پذیرش حکمیت به او اصرار کرده و گفتند: «يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيتَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ فَوَ اللَّهِ لَنَفْعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُم...»[1] (ابن مزاحم، ۴۸۹).

این گروه بر خواسته خود اصرار ورزیدند تا آنجا که حضرت با وجود علم به حقیقت ماجرا و عواقب آن نظر ایشان را پذیرفت. ایشان با پذیرش پیشنهاد حکمیت و درخواست از علی(ع) برای قبول چنین مطلبی از «خود نشانگی» به «خود دور نشانگی» تغییر موقعیت دادند.

حضرت علی(ع) در چند مورد از خطب نهج‌البلاغه به روشنگری ژرفای این مسئله می‌پردازند؛ برای نمونه در خطبهٔ ۳۵ می‌فرمایند: «وَ قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي – وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي»[2] علی(ع) در این خطبه توضیح می‌دهند که باوجودآنکه نظر مخالف خود در مورد حکمیت را بیان کرده اما کسی از یاران به آن گوش فرا نداده است. عبارت «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» وقتی به کار می‌رود که کسی از سر خیرخواهی نصیحتی را بیان می‌کند اما دیگران به آن گوش نداده و سرانجام پشیمان می‌شوند (ابن‌میثم، ۱۴۳). فعل «نخلت» از ماده «نخل» به معنای تصفیه کردن چیزی است (ابن‌منظور، ۶۵۱/۱۱) بنابراین عبارت «وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي» به معنای رأی و نظر صائبی است که امام(ع) در مورد ماجرای حکمیت در اختیار اصحابش گذاشت. (قطب راوندی، ۲۴۱/۱)

حضرت سخنان خود را چنین ادامه می‌دهند: «فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ وَ الْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ – حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ ـ »[3] علی(ع) با عبارت «فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ» بیان می‌کنند که شما از پذیرش پندهای خیرخواهانه من سرباز زدید و بر پذیرش حکمیت اصرار ورزیدید (نقوی قائنی، ۱۳۸/۶). امام(ع) در این سخن، به سپاه خود در مورد ماجرای حکمیت چنین می‌گویند که شما «مخالفین جفاه» هستید. همچنین

---

۱. ای علی! وقتی این قوم، تورا بسوی خدا می‌خوانند، پاسخ آنها را بده! و گرنه تو را خواهیم کشت چنانکه عثمان را کشتیم! به خدا سوگند اگرچنین نکنی، چنان خواهیم کرد!

۲. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیّت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم.

۳. ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آنجا که نصیحت‌کننده در پند دادن به تردید افتاد،و از پند دادن خودداری کرد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

آنان را با عبارت «منابذین العصاه» نیز توصیف می‌کنند. واژه «منابذ» از ماده «نبذ» به معنـای دور افکندن است؛ این کلمه در مورد پیمان‌شکنی به کار می‌رود چرا که شخص پیمان‌شکن، عهد و پیمان خود را به دور می‌افکند. «المنابذین العصاه» یعنی عصیانگران پیمان‌شـکن؛ هـر دوی این تعابیر نشان می‌دهند که میان این گروه و علی(ع) پیمانی وجود داشته؛ ایـن گـروه روزگاری در دایره «خود نشانگی» بوده و کنش سرپیچی از دستور و نیز پیمان‌شکنی ایشان را به موقعیت «خود دور نشانگی» منتقل کرده است.

در برخی از خطب نهج‌البلاغه نکاتی دیده می‌شود که بر «خودی» بودن این گـروه دلالـت دارد و هم‌زمان پیش‌آگهی‌هایی نسبت به «دیگری» شدن این گروه به چشم می‌خورد؛ علی(ع) در مقام مقایسه میان یاران خود و اصحاب رسول اکرم (ص) چنین می‌فرمایند: «كُلَّمَا جُمِعَـتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ – وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُكُمْ – أَنْ لَـوْ حَمِـسَ الْـوَغَى وَ حَمِيَ الضِّرَابُ -قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا وَ إِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّـي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ»[1] (سیدرضی، خطبه ۹۷) حضرت می فرمایند که: «هرگاه شمارا از سویی جمع می‌کردم از سویی دیگر پراکنده می‌شدید! به خـدا سـوگند! مـن درباره شما چنین گمان می‌کنم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زبانه کشد، از گـرد فرزند ابوطالب جدا می‌شوید همانند جدا شدن زن حاملـه از نـوزاد خـویش!» عبـارت «قـد انفجرتم عن ابن ابی‌طالب» نشان می‌دهد که بنا به پیش‌آگهی علی(ع) مردم از «خود نشـانگی» به «خود دور نشانگی» و سپس به «دیگری» تغییر موقعیت خواهند داد.

در عبارتی مشابه چنین آمده است: «وَ اَيْمُ اَللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُـمْ أَنْ لَـوْ حَمِـسَ اَلْـوَغَى وَ اِسْتَحَرَّ اَلْمَوْتُ قَدِ اِنْفَرَجْتُمْ عَنِ اِبْنِ أَبِي طَالِبٍ اِنْفِرَاجَ اَلرَّأْسِ»[2] (خطبه ۳۴) حضرت در عبارت

---

۱. که اگر از سویی جمع آوری شوند از دیگر سو، پراکنده می‌گردند به خدا سوگند، می‌بینم که اگر جنگ سخت شـود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزانپسر ابو طالب را رها می کنید و مانند جدا شدن زن حامله پـس از زایمـان از فرزندش، هر یک به سویی می گریزید و من در پی آن نشانه ها روانم که پروردگارم مرا رهنمـون شـدهو آن راه را می روم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گشودهو همانا من به راه روشن حق گام به گام ره می‌سپارم.

۲. سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگیرد، از اطراف فرزند ابوطالـب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

«انفراج الرأس» عمق این مطلب را بیان می‌کنند. همچنان که سر قسمتی از بدن و نسبت به پیکره بدن «خودی» حساب می‌شود، این گروه نیز خودی هستند؛ اما در اثر حوادث به «دیگری» تبدیل می‌شود. ناگفته نماند که در اثر جدا شدن سر از بدن، حیات مختل خواهد شد.

یکی از عباراتی که علی(ع) در مورد انتخاب افرادی به‌عنوان حکم مطلبی بیان کرده‌اند که دقیقاً مسئله «خود و دیگر» نشانه‌ای در آن دیده می‌شود: «إِنَّ اَلْقَوْمَ اِخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ اَلْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمُ اِخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ اَلْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ»[1] (خطبه/۲۳۶) ابن‌ابی‌الحدید در مورد این عبارت می‌گوید: «منظور از عبارت أَقْرَبَ اَلْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ کسی است که مردم شام او را دوست دارند؛ این فرد کسی است که به پیروزی مردم عراق کمک می‌کند و ایشان را برای این کاری یاری می‌رساند و برای این امر بهترین فرد عمروبن‌العاص بود (أقرب) و رسیدن به مرحله پیروزی به‌واسطه مکر او محقق شد! اما واژه «قوم» در عبارت بعدی همچون وقتی است که عبارت چنین باشد: «اخترتکم لأنفسکم أقرب الناس» آن‌کسی که او را نمی‌پسندید یعنی ابوموسی اشعری را برگزیدید. او کسی است که مردم عراق او را نمی‌خواهند و به همین دلیل مردم شام او را دوست دارند؛ او باعث شکست مردم عراق و نیز برتری مردم شام خواهد شد به همین دلیل ابوموسی اشعری مهم‌ترین فرد است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۳۱۱/۱۳) بدین ترتیب ابوموسی اشعری اگرچه برای سپاه شام «دیگری» به‌حساب می‌آید اما جهل و نادانی او باعث می‌شود که بیشترین نفع عاید سپاه شام بشود و در حقیقت کنش او مثل کنش یک «خودی» عمل کرده و تأثیرگذار است.

مطالب بیشتری در نهج‌البلاغه یافت می‌شود که بحث و گفتگوهای علی(ع) با سپاهیانش در صفین و یا گفتگو با خوارج در آن‌ها نقل‌شده است. برای نمونه می‌توان به خطبه‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۳ اشاره کرد (نک: عبده، ۲۱۵/۲؛ هاشمی، ۲۸۳/۲).

یاد کرد نکته‌ای مهم شایان توجه است و آن اینکه ظهور خوارج اگرچه در اتفاقات جنگ

---

۱. آگاه باشید که شامیان در انتخاب حکم، نزدیک ترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک‌تر بود انتخاب کردید.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

صفین روی‌داده است اما این مسئله‌ای نبوده است که در یک ساعت ناگهان به وجود آید بلکه دارای مقدمات و اسبابی درگذشته بوده که به بروز چنین مسئله‌ای کمک کرده است به همین دلیل می‌توان جنگ صفین را مرحلهٔ ظهور علنی خوارج دانست (جعفر مرتضی، ۱۳/۱).

نکتهٔ مهم دیگری نیز تأمل‌برانگیز است و آن اینکه خوارج از جمله عباد و زهاد روزگار شناخته می‌شدند و از اقبال عمومی نسبی برخوردار بودند. علی(ع) در مذمت این احوالات می‌فرماید: «لَمّا سَمِعَ رَجُلاً منَ الحَرورِیَّةِ یَتَهَجّ نَومٌ علی یَقینٍ خَیرٌ مِن صَلاهٍ فی شَکٍّ»[۱] (سیدرضی، حکمت ۹۷).

شهرت آن‌ها به عبادت و قرائت قرآن زبانزد همگان بود تاوایی که مروان بن حکم (والی مدینه) شخصی را نزد امام حسن(ع) فرستاد و گفت: پدرت جماعت را متفرق کرده و عثمان را به قتل رسانده و عباد و زهاد (خوارج) را نابود ساخته است! زهد ظاهری و این شیوه از عبادت در حقیقت روشی بود تا خوارج بتوانند افراد ساده‌لوح و ساده‌اندیش را برگرد خود جمع کنند. این اقبال عمومی باعث شده بود که مسئله جنگ و کارزار با آن‌ها امری ساده نباشد (جعفر مرتضی، ۳۹۶/۱).

خوارج که نسبت به علی(ع) و سپاه او در این مرحله در جایگاه «خود دور» نشانگی قرارگرفته‌اند. از سویی دیگر با پذیرش حکمیت نسبت به لشگریان معاویه در جایگاه «دیگری» نشانگی قرار می‌گیرند؛ به دیگر سخن خوارج در مراحل آغازین جنگ صفین نسبت به سپاه معاویه در جایگاه «دیگری دور» بودند و با پذیرش پیشنهاد معاویه و یارانش و سپس اصرار آن به علی(ع) برای قبول کردن حکمیت، در جایگاه «دیگری» قرار می‌گیرند. این وضعیت در شرایط بعدی تغییر می‌کند.

۳ـ۳. تشکیل خوارج؛ دیگری نزدیک نشانگی

مطالعهٔ انگاره‌های تاریخی به فهم دقیق موضوع کمک شایانی می‌کند. در این مرحله

---

۱. درود خدا بر او، فرمود: (صدای مردی از حروراء را شنید که نماز شب می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد) خوابیدن همراه با یقین، برتر از نمازگزاردن با شک و تردید است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

کنش‌های خوارج، ازنظر نشانگی، ایشان را در جایگاه «دیگری نزدیک» قرار می‌دهد.

ابن‌خلدون می‌نویسد: «پس از حکمیت در جنگ صفین خوارج از علی کناره گرفتند و حکمیت را تقبیح کردند و او را تکفیر نمودند. علی نخست با مهربانی با آنان روبرو شد که شاید بازگردند و باب گفتگو و مناظره را گشود ولی آن‌ها در اعتقاد خود پای فشردند و جز جنگ سخن دیگری نگفتند و شعار می‌دادند: «لا حکم الا لله» اینان با عبدالله‌بن‌وهب بیعت کردند. (ابن‌خلدون، ۲۲۷/۲)» علی(ع) این زمینه مطالبی را بیان کرده‌اند که برخی از آن‌ها در نهج‌البلاغه نیز آمده است. برای نمونه: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»[1] (سیدرضی، خطبه ۴۰) حضرت هنگامی‌که دیدند خوارج از کرده خود در ماجرای حکمیت پشیمان شده و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر می‌دهند فرمود: این عبارت سخن حقی است الا اینکه ایشان می‌خواهند راهی برای بغی و ستم بر امام زمان خود بیابند و می‌خواهند بازوی حکومت را بشکنند و جامعه را به هرج‌ومرج بکشانند و در صفوف حق آشوب و فساد راه بیندازند؛ آن‌ها از جایی که نمی‌فهمند باطل را یاری می‌کنند (هاشمی خویی، ۲۶۹/۲۱)

بررسی داده‌های تاریخی (طبری، ۸۴/۵؛ ابن قتیبة، ۱۰۹/۱) نشان می‌دهد که خوارج نزد علی(ع) آمده و گفتند ما از پذیرش حکمیت توبه کرده‌ایم تو نیز باید از این پیش آمد توبه کنی! (العاملی، ۱۱۶/۱)

در نهج‌البلاغه نیز حضرت در خطبهٔ ۵۳ به مسئلهٔ استتابه اشاره می‌کنند: «أَبَعْدَ إِيمَانِي

---

۱. سخن حقّی است، که از آن ارادهٔ باطل شدآری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیستولی اینها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندندتا مؤمنان در سایهٔ حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمند شوندو مردم در استقرار حکومت، زندگی کنندبه وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد جادّه‌ها أمن و امان و حقّ ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

بِاللهِ وَ جِهَادِی مَعَ رَسُولِ اللهِ (ص)، أَشْهَدُ عَلَی نَفْسِی بِالْکُفْرِ! لَقَدْ، ضَـلَلْتُ إِذاً وَ مَـا أَنَـا مِـنَ الْمُهْتَدِینَ»[1] حضرت می‌فرمایند: این چه پیشنهادی است که به من می‌کنید؟ آیا بعد از ایمـانم به خدا و جهادم با رسول‌الله (صلی‌الله علیه و اله مسلم) به کفر خویش اعتـراف کـنم؟! اگـر چنین کنم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود (دینوری، ۲۰۸).

بدین ترتیب خوارج یک «دیگری» تشکیل دادند؛ اما از آنجاکه هنوز باب گفتگوها بـاز بود و امیدهایی برای بازگشت آنان وجود داشت، ایشان در این مرحله در جایگاه «دیگـری نزدیک» نشانه‌ای قرار داشتند.

از سویی دیگر توجه به نام‌گذاری این گروه نیز روشن‌کنندهٔ دینامیسم «خود و دیگـر» و مباحث نشانه‌شناسانه در تشکیل این گروه است. مطابق شواهد تاریخی این گروه اسـامی و القاب مختلفی داشته‌اند؛ در برخی موارد تا ده نام برای این گروه ذکرشده است (العقل، ۲۲) برای نمونه به دلیل نقطه آغازین حرکتشان از حروراء ایشان «حروریـه» نامدارنـد (یـاقوت حموی، ۲۴۵). به دلیل پندار ایشان در مورد اینکه درراه خدا نفس‌هایشان را فروخته‌اند بـه ایشان «شراء» می‌گویند. به جهت غلو در دین و خروج آن‌ها از دایره مسـلمانان بـه آن‌هـا «مارقین» گویند و به دلیل انکار ماجرای حکمیت بـه «محکمـه» مشـهورند (محمدصـلابی، ۱۲۲) در این میان شایع‌ترین نام برای این گروه «خوارج» است؛ این نام که از حدیثی نبوی استخراج‌شده است در این روایت چنین آمده است: در جریان تقسیم غنـائم یمـن، یکـی از اصحاب (برخی او را ذوالخویصره از قبیله بنی تمیم گفته‌اند) در مورد نحوه تقسیم غنائم بـه رسول اکرم(ص) اعتراض می‌کند؛ در ادامه حضرت در پاسخ به او چنـین مـی‌فرماینـد کـه: «یخرج قوماً یقرون القرآن لایجاوز حناجرهم، یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهـل الأوثـان یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرمیه لئن أدرکتهم لأقتلـنهم قتـل عـاد»[2] (مسـلم، ۷۴۲/۲؛ ابن حیون، ۳۸۹/۱) پیامبر(ص) می‌فرماینـد: «از جـنس ایـن فـرد قـومی خـارج

---

۱. آیا پس از ایمانم به خدا و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش گواهی دهم اگر چنین کنم گمـراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

۲. گروهی خارج می‌شوند که قرآن می‌خوانند اما از حنجره ی آنان بالاتر نمیرود؛ ایشان مسـلمانان را میشـکند و بـه بت‌پرستی دعوت می‌کنند. از دین اسلام خارج می‌شوند همانطور که تیر از کمان پرتاب می‌شود. اگر ایشـان را درک کنی آنان را همچون قوم عاد بکُش!

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

می‌شوند که قرآن می‌خوانند ولی از حلقوم آن‌ها تجاوز نمی‌کند...» تعبیر «یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرمیه» این روایت با کمی اختلاف در منابع شیعی نیز آمده است (مجلسی، ۱۷۴/۲۱؛ ابن‌بابویه، ۱۲۴/۱).

واژه «مرق» از ماده «مروق» به معنای خارج شدن از چیزی در جهت مخالف است و هنگامی‌که در مورد تیر به کار می‌رود مفهومش آن است که از هدف بگذرد و به آن‌طرف اصابت کند. (ابن منظور، ۳۴۱/۱۰) و به همین دلیل این گروه را «مارقین» نامیده‌اند. به کار بردن این واژه در روایت نبوی این نکته را بیان می‌کند که از نگاه پیامبر (ص) این گروه از دین خارج‌شده و در جایگاه «دیگری» قرار خواهند گرفت. چنانکه در بیان نبوی مشاهده می‌شود این گروه در آغاز «خودی» هستند: «یقرون القرآن» سپس در جایگاه «دیگری نزدیک» قرار دارند: «یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهل الأوثان» و در نهایت در نقطه‌ی دیگری دور قرار می‌گیرند: «یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرمیه» و در نهایت «دیگری بعید» خواهند بود: «لئن أدرکتهم لأقتلنهم».

در بیان امیرالمؤمنین(ع) در خطبه شقشقیه نیز همین مطلب آمده است که: «مرقت أخری» (سیدرضی، خطبه ۳) آیت الله مکارم در توضیح این عبارت می‌گویند: گویی آن‌ها قبلاً در دایرهٔحق بوده‌اند ولی به خاطر تعصب‌های خشک و نادانی و خودخواهی، از مفاهیم اسلام و تعلیمات آن به دورافتاده‌اند (مکارم شیرازی، ۳۸۳/۱).

به هرحال به نظر می‌رسد در طول تاریخ یک گروه خاص اختصاص بانام «خوارج» شناخته می‌شده‌اند؛ خوارج اصول اعتقادی مخصوص به خود داشته و به آن پایبند بوده‌اند (نکـ : العقل؛ ۳۱). در ابتدای امر این گروه با سایر افراد مسلمان در یک «خود» نشانه‌ای حضورداشته و پس از رویگردانی از ماجرای حکمیت «دیگری» جدیدی را تشکیل می‌دهند. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که پیروان این گروه خود نسبت به نام «خوارج» اقبال داشته و مرتباً آن را تکرار می‌کرده‌اند. حتی این نام را به آیه «**وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ**

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»[1] (النساء، ۱۰۰) نیز مستند می‌کرده‌اند.

در مورد نامیده شدن به «حروریهٔ» نیز توجهات نشانه شناسانه شایسته به نظر می‌رسد؛ این گروه به روستایی بیابانی در بیرون از کوفه به نام «حروراء» رفتند (منتظری، ۲۷۹/۱۵) و حتی از نظر مکانی نیز یک «دیگری» جدید تعریف کردند و با توجه به فاصله نزدیکی که روستای حروراء با کوفه دارد از جهت فیزیکی نیز می‌توان از آن‌ها به‌عنوان یک «دیگری نزدیک» یاد کرد.

در این مرحله تاریخی خوارج با توبه کردن از قبول حکمیت و استتابه از علی(ع) نسبت به سپاه علی(ع) در موقعیت «دیگری نزدیک» قرار می‌گیرند؛ این موقعیت از نظر مکانی نیز صدق می‌کند. در عین‌حال چون مسئله حکمیت مورد قبول سپاه معاویه نیز بوده است و خوارج به‌صورت کلی حکمیت را کفر می‌دانستند و شعار «لاحکم الالله» سر می‌دادند موقعیت نشانه‌ای آن‌ها نسبت به سپاه معاویه از «دیگری» به «دیگری دور» تغییر می‌کند.

۳ـ٤. جنگ نهروان؛ دیگری دور نشانگی

«خوارج» از درون جنگ صفین و از میان داستان حکمیت سر برآوردند. گروهی که نخست حکمیت را پذیرفته بودند و بعد پشیمان شدند و آن را برخلاف قرآن دانسته و اعتقاد به آن را کفر می‌پنداشتند. این گروه بعد از تغییر عقیده خود از امام(ع) خواستند که توبه نماید و اعلام کردند که در غیر این صورت با امام(ع) به نبرد خواهند پرداخت! حضرت علی(ع) خطاب به ایشان چنین می‌فرمایند که: «أَبَعْدَ إِيمَانِي بِاللهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللهِ (ص)، أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكُفْرِ! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»[2] (خطبه/۵۸) در پاسخ به درخواست توبه از سوی خوارج علی(ع) به ایشان می‌گویند: «آیا بعد از ایمانم به خدا و کارزار در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش اعتراف کنم؟ اگر چنین کنم

---

۱. و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست.

۲. آیا پس از ایمانم به خدا و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش گواهی دهم اگر چنین کنم گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود» و در تعبیری دیگر حضرت در آستانه جنگ خطاب به این گروه می‌گویند: «وَ قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ [الْمُخَالِفِينَ] الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُم»[1] (سیدرضی، خطبه۳۶)

خوارج سرانجام در سرزمین «نهروان» که در نزدیکی حروراء بود آماده کارزار شدند؛ و جنگ سختی میان آنان و سپاه علی(ع) در گرفت. این گروه چنانکه حضرت پیش‌بینی کرده بودند از سپاه علی(ع) شکست سختی خوردند (نکـ : سیدرضی، خطبه۵۸). وقتی خبر شکست و هلاکت خوارج به امام علی(ع) رسید حضرت فرمودند: «کلا والله إنهم نطف فی أصلاب الرجال و قرارات النساء کلما نجم منهم قرن قطع حتی آخرهم لصوصاً سلابین» (همو، خطبه۶۰) حضرت در خطبه قاصعه تصریح می‌کنند که مارقین را به خاک مذلت نشانده‌اند: «و أما المارقة فقد دوّخت» (سیدرضی، خطبه۱۹۲) در این عبارت فعل «دوّخت» یعنی ذلیل کردن (فراهیدی، ۱۳۸/۴)

نکته مهم آن است که در صفوف خوارج، بعضی از یاران دیرینهٔ امام دیده می‌شدند و نیز گروهی که از عبادت، پیشانی آنان پینه‌بسته بود و آهنگ تلاوت قرآن آنان در همه‌جا پیچیده بود قرار داشتند. (مکارم شیرازی، ۳۹۴/۱)

بعد از تشکیل گروهی جدید به نام خوارج و به دنبال آن حوادث روی‌داده در جنگ نهروان، آنچه در سخنان علی(ع) جلب‌توجه می‌کند، کلمات خشم‌آلود و گاه نفرین‌هایی است که علی(ع) در حق این گروه بیان کرده‌اند. این نوع ادبیات و شیوه سخن حکایت از آن دارد که خوارج از جایگاه اولیه خود یعنی «خودی» بودن بسیار فاصله گرفته‌اند. برای نمونه حضرت علی(ع) در مذمت نوع رفتار آنان چنین می‌فرمایند: «نَارِ اَلْحَرْبِ أَنْتُمْ! أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً يَوْماً أُنَادِيكُمْ وَ يَوْماً أُنَاجِيكُمْ فَلاَ أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اَلنِّدَاءِ وَ لاَ إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ اَلنَّجَاءِ!»[2] (سیدرضی، خطبه ۱۲۳).

---

۱. من شما را از این حکمیّت نهی کردم ولی با سر سختی مخالفت کردید.

۲. شما بد نیروهایی در افروختن آتش جنگ هستید نفرین بر شما چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنّی برای راز داری هستید.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

در فرآیند نشانگی مورد بحث «خودی»ها به «خود دور» و سپس به «دیگری نزدیک» و حال به «دیگری دور» تبدیل شده‌اند. خوارج در جنگ نهروان مقابل علی(ع) ایستادند و با او به نبرد پرداختند. در جنگ نهروان خوارج در موقعیت «دیگری دور» نشانه‌ای نسبت به علی(ع) و یارانش قرار داشتند. ایشان نسبت به معاویه و یارانش در این مرحله زمانی نوعی ایستایی دارند و همچنان در موقعیت «دیگری دور» قرار می‌گیرند.

۳ـ۵. شهادت علی(ع)؛ دیگری خیلی دور

چنانکه بلاذری نقل می‌کند خوارج بعد از جنگ نهروان در مناطقی از عراق پراکنده شده بودند؛ ولی با سر سختی مخالفت کردید.

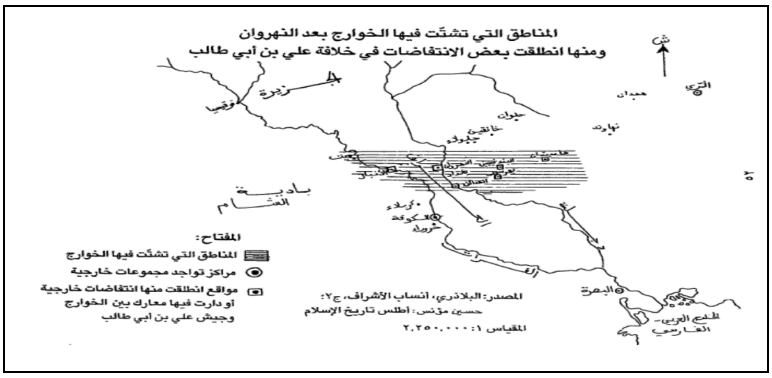

خوارج بعد از ماجرای حکمیت و خیانت عمروعاص و ابوموسی اشعری، همواره در پی فرصتی بودند تا به حضرت علی(ع) ضربه وارد کنند و به همین علت جنگ نهروان را بر حضرت تحمیل کردند. چنانکه ذکر شد طبق پیشگویی امام(ع) در این نبرد همگی خوارج کشته شدند و جز اندکی (کمتر از ده نفر) از آنان سالم نماند (سیدرضی، خطبه ۵۹) اما چنانکه علی(ع) خود نیز می‌فرمایند این فتنه هرگز خاموش نخواهد نشد: «كَلَّا وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ»[1] (سیدرضی، خطبه۵۸).

---

۱. نه، سوگند به خدا هرگز آنها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران وجود خواهند داشت هرگاه که شاخی از آنان سر برآورد قطع می‌گردد تا اینکه آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می‌دهند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

باقی‌ماندگان از خوارج بعد از شکست سخت در نهروان، در ایام حج سال ۳۹ هجری در مکه باهم دیدار داشته و حاصل این گرد هم‌آیی آن بود که ایشان به این نتیجه رسیدند که سرمنشأ همهٔ فتنه‌ها از علی‌بن‌ابیطالب(ع)؛ معاویه‌بن‌ابی‌سفیان و عمروبن‌عاص است و امت اسلامی باید از گمراهی این افراد نجات یابد و تنها راه نجات آن است که این سه نفر کشته شوند. سرانجام سه نفر از متعصب‌ترین خوارج عهده‌دار انجام این مأموریت شدند (البکای، ۵۳). عبدالرحمان‌بن‌ملجم مرادی قتل علی(ع) را برعهده گرفت؛ ابن‌عبیدالله تمیمی مأمور کشتن معاویه شد؛ عمروبن‌بکر تمیمی نیز عهده‌دار قتل عمروعاص شد. این سه نفر برای انجام مأموریت خود در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری هم‌قسم شدند (طبری، ۱۱۰/۴؛ بلاذری، ۴۹۰/۲؛ ابن‌شهرآشوب، ۳۱۱/۳). از میان این سه نفر عمروبن‌بکر موفق به انجام کشتن عمروعاص نشد. ابن‌عبیدالله نیز تنها توانست ضربه‌ای بر معاویه فروآورد (بلاذری، ۴۹۰/۲). اما ابن‌ملجم مرادی با حمایت یاران خارجی در کوفه خود توانست به‌قصد خود نائل آید. او علی(ع) را در سحرگاه ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری در محراب مسجد کوفه به شهادت رساند (طبری، ۱۱۰/۴؛ بلاذری، ۴۹۱/۲ـ۴۹۳؛ مجلسی، ۲۲۹/۴۲).

بنابر برخی از اقوال تاریخی ابن‌ملجم با شعار «الحکم لله یا علی لا لک» شمشیرش را بر آن حضرت بلند کرد (مجلسی، ۲۳۰/۴۲؛ ابن‌شهرآشوب، ۳۱۲/۳؛ بلاذری، ۴۹۱/۲–۴۹۳). این بیان ابن‌ملجم نشان می‌دهد او نمایندهٔ یک جریان است و بنابر عقیدهٔ خارجی‌گری خود دست به این عمل زده است.

خوارج که روزگاری نسبت به علی(ع) در جایگاه «خود نزدیک» نشانه‌ای قرار داشتند در این برههٔ زمانی به «دیگری خیلی دور» نشانه‌ای تبدیل شده‌اند تا جایی که کمر به قتل او می‌بندند؛ در این راستا کنش‌های جدی و مهمی از خود نشان می‌دهند و سرانجام به این خواسته خود نیز جامه عمل می‌پوشانند.

از سویی دیگر خوارج که در جنگ صفین نسبت به معاویه و یارانش در جایگاه «دیگری دور» نشانه‌ای قرار داشتند بعد از رویداد کنش‌های فراوان و نیز تغییر موقعیت‌های بسیار، همچنان در همان موقعیت «دیگری دور» هستند؛ نقشه قتل هم‌زمان علی(ع) ونیز

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

کشتن معاویه در ۱۹ رمضان را طرح‌ریزی می‌کنند. شایان‌ذکر است کـه طبـری مـی‌گویـد: مردم در اینکه شهادت علی(ع) در رمضان سال ۴۰ هجری بـوده اتفـاق‌نظـر دارنـد امـا در تعیین روز آن باهم اختلاف‌نظر دارند (نکـ : طبری، ۱۴۳/۵).

نتایج مقاله

تحلیل‌های نشانه‌شناسانه بر اساس متد «خود و دیگر» نشان می‌دهد که جایگاه خـوارج از جنگ صفین تا شهادت علی(ع) یک مسیر نشانگی مشخص را طی کرده است. این مسیر از دو جهت قابل بررسی است. تحلیل نشانه شناسانه بر اسـاس موقعیـت آنـان نسـبت بـه علی(ع) و همچنین موقعیت آنان نسبت به معاویه. در مورد نشانه‌شناسانه خوارج نسبت بـه علی(ع) مسیر زیر طی شده است:

۱ـ خوارج در زمان جنگ صفین نسبت به علی (ع) در جایگاه «خودی» هستند.

۲ـ همزمان با روی دادن ماجرای حکمیت خوارج نسبت به (ع) در موقعیت «خود دور» قرار می‌گیرند.

۳ـ تشکیل گروه مستقلی به نام خوارج، این افـراد را نسـبت بـه علـی (ع) در جایگـاه «دیگری نزدیک» قرار می‌دهد.

۴ـ واقعه جنگ نهروان و رویارویی خوارج با علی(ع) نشان دهنـده موقعیـت «دیگـری دور» خوارج نسبت به علی(ع) است.

۵ـ به شهادت رساندن حضرت علی(ع) توسط خوارج نشان دهنده‌ی جایگاه «دیگـری خیلی دور» است.

بررسی این خط سیر نشان می‌دهد که سیر خوارج در این مسیر از خودی نشانگی آغاز شده و به دیگری خیلی دور نشانگی ختم می‌شود. نمودار زیر بیانگر این خط سیر است:

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

در عین‌حال، کنش‌های خوارج نسبت به سپاه معاویه نیز بر اساس متد «خود و دیگر» قابل بررسی است. بر اساس تحلیل‌های نشانه‌شناسانه مشخص می‌شود که خوارج نسبت به معاویه نخست در جایگاه دیگری دور بوده، سپس دیگری شده و دوباره به موقعیت دیگری دور باز می‌گردند.

۱ـ خوارج نسبت به سپاه معاویه نخست در جایگاه «دیگری دور» بوده‌اند

۲ـ با پذیرش حکمیت موقعیت آنان به «دیگری» نشانه‌ای تغییر می‌کند.

۳ـ سرانجام به دلیل ماجرای رمضان ۴۰ هجری و تلاش برای قتل معاویه جایگاه آنان دوباره به «دیگری دور» تغییر می‌کند.

نمودار زیر مشخص کننده تغییر وضعیت خوارج نسبت به سپاه معاویه است:

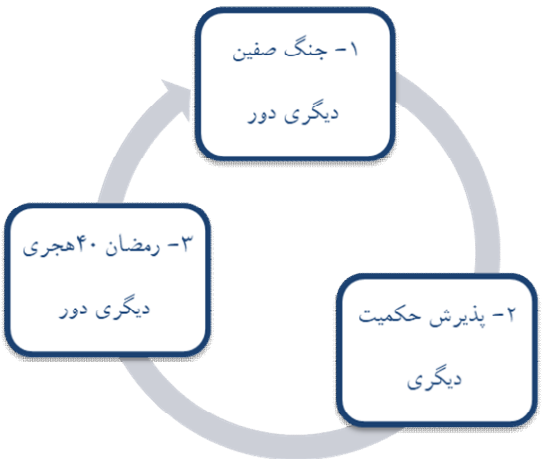

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

کتابشناسی

۱. قرآن

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید هبه الله، شرح نهج‌البلاغه، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷.

۴. ابن‌بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم؛ قم، ۱۴۱۳.

۵. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام؛ موسسه آل البیت؛ قم، ۱۳۸۵.

۶. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، الدارالتقدمیه، لبنان، ۱۳۶۳.

۷. ابن شهرآشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی‌طالب، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۲.

۸. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمان، شرح ابن عقیل، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسة، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۰.

۱۰. ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، کتابخانه آیة الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴.

۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکرللطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴.

۱۲. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، اختیار مصباح السالکین، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.

۱۳. امین، شریف یحیی، معجم فرق الاسلامی، دارالاضواء، بیروت، ۱۹۸۶ م.

۱۴. ایپسن، گویدو، از محیط تا فرهنگ: جنبه‌های پیوستگی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات) نفسیه عروجی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.

۱۵. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی ـ فارسی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹.

۱۶. بادینده، هاله، نشانه‌شناسی اجتماعی دعوت موسی بر اساس الگوی ناامنی نشانه‌ای، فصلنامه علمی علوم قرآن و حدیث، دانشگاه الزهرا، سال ۱۶، شماره ۳، ۱۳۹۸.

۱۷. باقری، فارس، مقاله: نسبت خود و دیگری در عصر تجدد در نمایشنامه جعفرخان از فرنگ برگشته نوشته حسن مقدم، مجله کیمیای هنر، شماره ۲۲، ۱۳۹۶.

۱۸. البکای، لطیفة، حرکة الخوارج نشئتها و تطورها الی نهایة العهد الاموی، دارالطلیعة للطباعة و النشر، بیروت، ۲۰۰۱ م.

۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، المعهد الالمانی للابحاث الشرقیة، بیروت، ۱۴۲۹.

۲۰. پاکتچی، احمد؛ سرافراز، حسین؛ آشنا، حسام‌الدین؛ کوثری، مسعود؛ مقاله: واکاوی نظریه فرهنگی «سپهر نشانه‌ای» یوری لوتمان و کاربست آن در زمینهٔ تحلیل مناسبات میان دین و سینما، مجله راهبرد فرهنگ، شماره ۳۹، ۱۳۹۶.

۲۱. همو، مقاله مفاهیم متقابل طبیعت و فرهنگ در حوزه نشانه‌شناسی فرهنگی مسکو ـ تارتو، مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳.

۲۲. تقوی قائنی؛ محمدتقی؛ مفتاح السعاده فی شرح نهج‌البلاغه؛ مکتبه المصطفی؛ تهران، بی‌تا.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

۲۳. توروپ، پیتر، نشانه‌شناسی فرهنگ و فرهنگ، مجموعه مقالات نشانه نشاسی فرهنگی، فرزان سجودی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.
۲۴. جعفری، یعقوب، مقاله: خوارج در تاریخ، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۰ شماره ۶، ۱۳۶۹.
۲۵. جوادی آملی، عبدالله؛ تحریر نهج‌البلاغه (سلونی قبل أن تفقدونی)؛ نشر اسراء، قم، ۱۳۹۸.
۲۶. چندلر، دانیل، مبانی نشانه‌شناسی، مترجم مهدی پارسا، نشر سوره مهر، تهران، ۱۳۷۸.
۲۷. حسینی شیرازی، سیدمحمد، توضیح نهج‌البلاغه، دار التراث الشیعه، تهران، بی‌تا.
۲۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینه السلام؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
۲۹. دینوری، احمد بن داوود؛ أخبار الطوال؛ نشر الشریف الرضی؛ قم، ۱۳۷۳.
۳۰. دینه سن، آنه ماری، درآمدی بر نشانه‌شناسی، مترجم مظفر قهرمان، نشر پرسش، تهران، ۱۳۸۰.
۳۱. سجودی، فرزان؛ نشانه‌شناسی فرهنگی، گروه مترجمان، نشر علم، تهران، ۱۳۹۶.
۳۲. همو، نظریه و عمل نشانه‌شناسی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۸.
۳۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه، ترجمه محمددشتی، بی‌تا.
۳۳. سمننکو؛ الکسی، تاروپود فرهنگ (درآمدی بر نظریه نشانه‌شناسی یوری لوتمان)، مترجم حسین سرافراز، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶.
۳۴. شاهمیری، آزاده؛ دادور، ابوالقاسم، مقاله: بررسی مواجهه خود و دیگری در نمایشنامه جنگ مشرق و مغرب نوشته گریگوریقیکیان از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی یوری لوتمان، مجله هنر و معماری، شماره ۶۳، ۱۳۹۴.
۳۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. صفوی، کوروش، از زبانشناسی به ادبیات، سوره مهر، تهران، ۱۳۸۳.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، موسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۱۳.
۳۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتاب‌فروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
۳۹. العاملی، جعفرمرتضی، علی(ع) و الخوارج، المرکز الاسلامی للدراسات، بیروت، ۱۴۲۳.
۴۰. العاملی، جعفرمرتضی؛ داراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، موسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة، قم، ۱۴۰۸.
۴۱. عاملی رضایی، مریم، مقاله تقابل خود و دیگری در رمان مهاجرت دهه شصت و هفتاد، فصلنامه علمی دانشگاه گلستان، سال اول، شماره ۳، ۱۳۹۳.
۴۲. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۳.
۴۳. العقل، ناصربن عبدالکریم، الخوارج اول فرقة فی تاریخ الاسلام، ۱۴۱۹.
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. قطب راوندی؛ سعبد بن هبه الله؛ منهاج البراعه؛ کتابخانه آیه الله مرعشی؛ قم، ۱۴۱۶.
۴۶. گیرو، پیر، نشانه‌شناسی، مترجم محمد نبوی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۸۰.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]

۴۷. لطیف‌پور، عبدالله؛ دهقانی، علی؛ فرضی، حمیدرضا؛ مقاله: تقابل و تعامل «خود» و «دیگری» دررمان مادرم دوباره گریست از ابراهیم یونسی، مجله ادبیات پارسی، شماره ۳ سال ۷، ۱۳۹۶.

۴۸. لوتمان، یوری؛ بوریس اوسپنسکی، در باب سازوکار نشانه شناختی فرهنگ، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات) فرزان سجودی، نشر علم؛ تهران، ۱۳۹۰.

۴۹. لیونبرگ، کریستینا، مواجهه با دیگری فرهنگی رویکردهای نشانه‌شناسی به تعامل بینا فرهنگی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات)، تینا امراللهی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.

۵۰. مارتین برانون؛ رینام فلیزیتاس، واژه‌نامه توصیفی نشانه‌شناسی، لوگوس، تهران، ۱۳۹۷.

۵۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.

۵۲. محمد صلابی، علی‌محمد، عصرالدولتین الامویه و العباسیه وظهورفکر الخوارج، دارالبیاق، عمان، ۱۴۱۸.

۵۳. مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۹.

۵۴. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج‌البلاغه؛ دارالعلم للملایین؛ بیروت، ۱۹۷۹.

۵۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام امام، دارالکتب الاسلامیهٔ، تهران، ۱۳۸۴.

۵۶. منتظری، حسینعلی، درس‌هایی از نهج‌البلاغه؛ نشر سرایی، تهران، ۱۳۹۷.

۵۷. نامور مطلق، بهمن، مقاله نشانه‌شناسی و فرهنگ، مجموعه مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، سخن، تهران، ۱۳۸۹.

۵۸. نجومیان، امیرعلی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات)، سخن، تهران، ۱۳۸۹.

۵۹. هاشمی خویی؛ حبیب‌الله بن محمد؛ منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه؛ انتشارات اسلامیه؛ تهران، ۱۴۰۰.

۶۰. هیثمی، علی بن ابوبکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲.

۶۱. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۹۵۷ م.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1399.19.40.3.9]